

علی‌رضا حسینی، مهدی تاج، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی

علی‌رضا حسینی، مهدی تاج، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی، علی‌رضا حسینی

مهدی تاج، علی‌رضا حسینی، مهدی تاج، مهدی تاج، مهدی تاج، مهدی تاج، مهدی تاج، مهدی تاج، مهدی تاج، مهدی تاج

کرده و ریالی دشت نکرده بودند پونصدچوق پاداش داد و الحق هم که چه حالی پخش کرد.

کاپی که کوفت شد

عزیز که همیشه با ژانگولربازی‌هایش جلوی دروازه ایران تماشاگران را کیفور می‌کرد یک‌بار سر این ادا و اطوارش قهرمانی را کوفت‌شان کرد. آن هم در فینال بازی‌های آسیایی ۱۹۶۶ بانکوک که دل همه را عجیب چزاند و دست ایران از طلا کوتاه شد. نسلی از ستاره‌های فوتبال ایران هرگز آن شکست شوم به برمه (میانمار) را در آن فینال مه‌آلود فراموش نکردند. چهارشنبه سی آذر ۱۳۴۵ بعد از پایان مسابقه ایران- برمه وقتی که مشعل بازی‌ها بر فراز استادیوم مین به تدریج خاموش شد قلب فوتبالیست‌های ایرانی به خاطر یک شکست مضحک در فینال جریحه‌دار شده بود. ایران در دور مقدماتی بعد از پیروزی بر مالزی و شکست از ژاپن و پیروزی بر هند به نیمه‌نهایی صعود کرد و اینجا انتقام شکست از ژاپن را گرفت و در فینال به مصاف برمه‌ای‌های لجوج و سختکوشی رفت که وقتی دروازه ما را باز کردند چنان در لاک‌دفاعی فرو رفتند و چهارچنگولی از دروازه‌شان دفاع کردند که خمرهای سرخ هم نمی‌توانست آنها را از شش قدم خارج کند. کیهان‌ورزشی در ویژه‌نامه مخصوص بازی‌های آسیایی در ۲۸ آذرماه ۴۵ (تک‌شماره به قیمت دو ریال) از اشتباه نابخشودنی عزیز نوشت: در دقیقه ۲۳ و بر اثر یک اشتباه بزرگ و غیرقابل‌تصور که از ناحیه عزیز اصلی (گلر) صورت گرفت اولین گل وارد دروازه ایران شد. این اشتباه به هیچ وجه بخشودنی نیست. به این معنی که در یک لحظه، توپ به طور عادی به طرف دروازه می‌آمد و دونفر از بازیکنان ما آماده دفاع از این توپ شده بودند عزیز اصلی بی‌جهت از دروازه بیرون دوید و برای گرفتن توپ شیرجه رفت اما توپ از زیر پایش خارج شد. در این موقع حسن حبیبی برای دفاع در داخل دروازه قرار گرفت ولی دیگر سودی نداشت. زیرا افراد تیم برمه دروازه ما را به توپ بستند و به گل پیروزی دست یافتند.

عزیز اما نظر دیگری داشت. اجازه بدهید داستان بازی‌های آسیایی توکیو ۱۹۶۶ را از پیش از اعزام به ژاپن و قصه اردوی تیم ملی در یک مدرسه خارج از شهر اهواز آغاز کنیم. مدرسه‌ای بدون امکانات که حوصله بچه‌ها را از فرط بیکاری و بی‌حوصلگی سر برده بود. بچه‌ها یک شب به پیشنهاد عزیز مادرمرده، تصمیم گرفتند سری به شهر بزنند و هوایی به کله‌شان بخورد. جاسمیان و برمکی و ظلی و عزیز وقتی دیدند که در شهر پرند پر نمی‌زند به اردو بازگشتند اما با درهای قفل مواجه شدند. سپس تصمیم گرفتند برای اینکه حسین صدقیانی و مسترسوج (سرپرست و مربی) متوجه نشوند از روی دیوار و نرده‌ها بپرند تو و وارد خوابگاه شوند و کپه مرگ‌شان را جوری بگذارند که احدی باخبر نشود. تازه وارد خوابگاه شده بودند که صدای نگران افندی و سوچ را شنیدند که دنبال چهار ستاره تیم‌شان می‌گشتند. عزیز با همان لباس بیرون سریع رفت زیر ملاقه و خود را به خواب زد و مسترسوج از برمکی پرسید شما کجا بودی؟ اصلی کجا هست؟ برمکی گفت ما اینجا بود، اصلی هم خواب بود! مستر سوچ وقتی ملاقه را کنار زد گلرش را دید که با کفش و لباس رسمی خوابیده و خور و پف‌اش بلند است. فردایش تصمیم گرفتند چهار ستاره عاصی شبرو را از اردو اخراج کنند اما صدقیانی وساطت کرد و قال خوابید. کاروان ایران سوار بر هواپیمایی ایران ایر به خلبانی گلوردی پیمانی قهرمان سابق دومیدانی ایران سمت بانکوک پرواز کرد و در دهکده بازی‌ها اقامت گزید. ساعتی مانده به مراسم گشایش بازی‌ها در حالی که هنوز لباس فرم تیم ملی به تایلند نرسیده بود درست در لحظه‌های آخرگونی‌ها رسید بچه‌ها عین کولی‌های ندیدبدید ریختند روی گونی لباس فرم‌ها و هرکس برای خودش شانسی‌شانسی لباس برداشت اما به دلیل آنکه لباس‌ها سایز و شماره نداشتند وقتی ورزشکارها لباس‌ها را به تن کردند دیدند به تن بچه‌ها گریه می‌کند. توپچی‌ها به اجبار از رژه خودداری کردند و رئیس فدراسیون شنا به عنوان پرچمدار ایران از مقابل شاه تایلند رژه رفت. درگیری بزرگ در بازی ایران و ژاپن رخ داد؛ وقتی که داور به طرف حریف غش کرد و گل‌های مسخره را به سود ژاپن گرفت، آقامبشر

خون خونش را خورد و به داور اعتراض کرد و ناگهان با مشت محکم داور تایلندی مواجه شد که بر گونه‌اش نشست و ابرویش پاره شد و صورتش را خون برداشت. بچه‌ها با دیدن خون رئیس فدراسیون ایران خون‌شان به جوش آمد. عزیز با حرکات آکروباتیکش افتاد به جان داور و پلیس تایلند تفنگ در حال شلیکش را به سمت او گرفت و اکبر داد زد نزن نزن نامرد نزن. پای عزیز در حین حرکات آکروباتیک روی نرده‌های سیمی استادیوم گیر کرده و پادرهوا شده بود. حالا مشت‌های علی عبده بنیانگذار پرسپولیس به سمت داور و پلیس بود که اندکی دل بچه‌ها را خنک کرد. ایران به عنوان تیم دوم گروه بالا رفت و در مصاف با اندونزی اگرچه با یک گل برنده شد اما استخوان لگن عزیز اصلی صدمه دید. او بعد از بازی به بیمارستان منتقل شد اما وقتی فهمید تیم باید در مرحله بعدی به مصاف حریف حساسی چون ژاپن در نیمه‌نهایی برود از بستری شدن انصراف داد و به هتل بازگشت. حالا این درد کم نبود، مصیبت از آنجا آغاز شد که شب در اتاق عزیز و جاسمیان ماری پیدا شد و آن دو تا دمدم‌های صبح به دنبال جناب مار می‌گشتند. عزیز که از درد به خود می‌پیچید به گروه پزشکی ایران سرزد اما آنها انگار که فقط یک چمدان آسپرین آورده‌اند به هر رقم مریضی فقط این قرص را تجویز می‌کردند. عزیز وقتی دید از آنها آبی گرم نشد به کلینیک کاروان ژاپن مراجعه کرد و آنها بانداژ و پماد ضد درد دادند که شب‌ها جاسمیان به پشت عزیز پماد می‌مالید و بانداژ بزرگ را دور کمرش می‌بست. درد اما چنان بود که گاهی باعث سرگیجه و تنگی نفس گلرِ یک ایران می‌شد.

وقتی ژاپن را در مرحله نیمه‌نهایی و یک بازی انتقامی با تک‌گل فریبرز بردیم حالا در فینال بودیم و همه به شکم‌شان صابون زده بودند که بردن برمه که کاری ندارد طلا روی شاخ‌مان است. عزیز بعدها برایم تعریف کرد که شب قبل از فینال با دروازه‌بان ذخیره‌مان صحبت کردم تا جای من در دروازه بایستد و من بروم در بیمارستان بستری شوم. ابتدا پذیرفت اما فردا صبح مچ دست راستش را بست که درد می‌کند و نمی‌توانم توی گل بایستم. بازی با برمه واقعا تیارت بود. حالا بانداژ کمر عزیز، مضحکه تماشاگران شده بود. یک‌بار برمه‌ای‌ها کرنر می‌زدند بانداژ عزیز اصلی باز و از بین پاهایش آویزان شد و صحنه‌ای چنان خنده‌دار ساخت که تماشاگران شروع کردند به خندیدن. جاسمیان آنجا دوباره سر بانداژ را گرفت و عزیز را چرخاند که دوباره به کمرش ببندد و با هر دوری که عزیز می‌چرخید تماشاگران تایلندی دم می‌گرفتند و می‌شمردند. آخرش عزیز چنان شاکي شد که بانداژ را از کمر باز و داخل دروازه انداخت. نیمه اول چند موقعیت ممتازی را بچه‌ها هدر دادند و عزیز بین دو نیمه بهشان توپید که این موقعیت‌ها که فرت‌فرت به شکم گلر می‌کوبی از آسمان به تو نمی‌رسد بلکه حاصل تلاش ده بازیکن است. آقاپسر بارهای دیگر ت را هم ببین. و او به گریه افتاد. تیم ملی این بازی ۱-۰ باخت و ضدفوتبال بی‌سابقه برمه‌ای‌ها طلا را از کف دست‌شان به پایین انداخت.

ستاره‌ها در باتلاق

دو سال بعد اما ایران نه تنها انتقام شکست از برمه را گرفت بلکه بر قله آسیا نیز ایستاد. قهرمانی در جام ملت‌های آسیا در تهران ۱۳۴۷ از این نظر چسبید که در فینال، اسرائیل را در حضور چهل هزار تماشاگر کپ در کیپ، خرد و خاکشیر کردند و تهران از شادی تا خود صبح پلک نزد. عزیز که قبل از آغاز بازی‌ها نذر کرده بود در صورت پیروزی و قهرمانی به پایوس امام هشتم برود بعد از پیروزی تاریخی بر اسرائیل به همه همبازی‌ها پیشنهاد داد که به زیارت مشهدالرضا بروند. برای اولین بار در تاریخ بود که قرار بود تیم ملی پاداشی در خور به مناسبت این قهرمانی بزرگ بگیرد و خیامی رئیس کارخانه ایران‌ناسیونال قول ۱۸ دستگاه پیکان به قهرمانان داده بود اما ناگهان در روز پایانی وقتی با لیست ۴۰ نفره نورچشمی‌ها مواجه شد گفت قلم و خودکار نیست که ۴۰ تا جور کنم. من قول ۱۸ تا داده‌ام. عزیز همیشه می‌گفت سر این کشمکش‌ها بود که سر و ته پاداش‌ها را با شش هزارتومن هم آوردند. و عزیزآقا که به عنوان بهترین دروازه‌بان جام شناخته شده بود برای معالجه مصدومیتش برای سومین بار در بیمارستان بستری شد اما



عزیز اصلی بعد از آویختن کفش‌ها و گذراندن یک دوره شش‌ماهه مربیگری در مجارستان (۱۹۷۳) و اخذ دیپلم بین‌المللی مربیگری به ایران بازگشت و در سال ۵۲ به عنوان مربی تیم ذوب‌آهن اصفهان انتخاب شد. هنگامی که محمود یآوری در هفته ماقبل آخر نیم‌فصل اول لیگ تخت‌جمشید سال ۱۳۵۲ استعفايش را روی میز مهندسین ذوبی گذاشت چند روزی طول کشید تا عزیز اصلی که تازه از بوداپست بازگشته بود به سفارش فدراسیون فوتبال به نیمکت تیم اصفهانی الصاق شود. در این تصویر عزیز اصلی را در کنار آلن راجرز می‌بینید که در دوران مربیگری‌اش در ایران با پیکان دوبار و به همراه پرسپولیس یک بار قهرمان جام‌های مختلف در ایران شد.



عزیز اصلی و ناصر حجازی؛ دروازه‌بانان دو تیم پرطرفدار پایتخت، یکی در پرسپولیس و دیگری در تاج.

زرد و بنفش، بدفرم باهم جورافتاده‌اند. برای بست کردن همان پیرهن معروف، عزیز شورت مشکی و جوراب بنفش و کفش سه‌خط هم تن‌اش کرده و جلوی دروازه‌اش تا عرش پرواز کرده تا عکاس بهترین شیرجه نمایشی او را صید کند. این همان دروازه‌ای ست که آن سال هیچکس نتوانست بازش کند و عزیز به خود غرّه شد که در آسیا هیچ تیمی نیست که دروازه‌اش باز نشده باشد جز پرسپولیس. عکس جاندار عزیز در حال شیرجه در آسمان لاجورد امجدیه عجیب تحرک دارد و سایه عزیز به شکل یک پلنگ تیززدان روی چمن افتاده است. کیهان‌ورزشی روی جلدش تیتِر زده که عزیز اصل‌کاری دروازه پرسپولیس را به روی همه بسته است.

او پیراهن بنفش را از آنجا تبدیل به رنگ شانس و شمایل خود کرد که در مسابقه با تیمی از چکسلواکی در امجدیه، یکدل و نه صددل عاشق حرکات چشم‌نواز گلرشان شد و در بازی دوم که دو-هیچ عقب بودند عزیزخان با وجود مصدومیت از ناحیه کتف به میدان رفت و در پایان بازی مخ گلر حریف را زد و آن پیراهن بنفش را از اوبه یادگار گرفت. عزیز این پیراهن را در بازی‌های بعدی هم به تن کرد و چنان تبدیل به مد روزگار کرد که شُم اقتصادی فروشندگان تولیدی‌های البسه ورزشی هم گل کرد و از روی دست این پیراهن بنفش برای تمام گلرهای زمین‌خاکی از رویش تولید کردند و فروش‌شان رفت به آسمان. و دیگر پیراهن بنفش به پیراهن عزیز اصلی معروف شد. عزیز اصل‌کاری. البته عزیز از این لقب، عُق‌اش می‌گرفت. با اینکه تمام روزنامه‌ها دم به دقیقه از لقب اصل‌کاری برای عزیز استفاده می‌کردند و من هرگز فکر نمی‌کردم که بار منفی دارد -چون اصالت جنس او را می‌رساند- ده بیست سال بعد وقتی که در بازی دوستانه پیشکسوتان از این لقب برای او استفاده کردم تازه فهمیدم که یک عمر از لقب اصل‌کاری متنفر بوده و آن را توطئه ستاره‌های فارس تیم ملی برای تخطئه خود تلقی می‌کرده است. با چاپ مقاله ستایشگرانه‌ام در دهه شصت، عزیز خودش را عین قرقی رسانده بود به کوچه شاهچراغی که شکایت کند به کیهان اما از شانس من همان دم در با فریدون شیبانی مصادف شده و توپیده بود که نویسنده این مطلب با ترک‌ها مشکل دارد که علیه من نوشته است؟ و فری دو ساعت خندیده بود که عزیزجون او خودش یک ترک بالفطره است و بی‌منظور نوشته است و آقای اصلی راهش را کشیده و رفته بود.

کیهان‌ورزشی در همان شماره اردیبهشت سال ۵۰ خبر داده که عزیز می‌خواهد کفش‌ها را بیاویزد و خداحافظی کند واین خبر برای ما طرفدارانش، نه در قالب یک بدرود صرف که بیشتر شبیه یک عزای‌عمومی تلقی شده است. او البته سه سال بعد از این تصمیم منصرف شد و در تاریخ دوازده بهمن ۱۳۵۳ در فصل غلغله نقل و انتقالات، فیلش یاد هندستون کرد و هلخ‌هلخ راه افتاد سمت فدراسیون

این بار فدراسیون به خاطر قهرمانی در آسیا دلش نیامد خرج بیماری گلرش از جیب خودش پرداخت شود و عزیز دوباره کفری شود.

بعد از قهرمانی در آسیا بود که تیم ملی ایران به دعوت منتخب تبریز عازم این شهر شد تا با حضور در بازی دوستانه‌ای مورد تجلیل قرار بگیرد. آنها سوار بر مینی‌بوس کهنه‌ای جاده تهران- تبریز را به پیش می‌رفتند که شوفر خواست زرنگی کند و میانبز بزند و اتولش در باتلاقی گیر کرد و بازیکنان مجبور شدند پیاده شده، کفش‌هاشان را دربیاروند و ماشین را هل بدهند. در همین فاصله بود که زالوهای باتلاق به پایشان چسبید و تیمی که هیچ کمک‌های اولیه و پزشکی به همراه نداشت در چاره‌جویی برای خود ماند. آن روزها که هیچ وسیله‌ارتباطی فوری نبود آقامدرد راهنمای تیم ملی طی تلگرامی به فدراسیون نوشت که ماشین حامل بازیکنان طی سانحه‌ای در باتلاق افتاده است و فدراسیون و خانواده‌ها با شنیدن این خبر در هاله‌ای از نگرانی فرو رفتند. خوشبختانه تیم ملی به محض رسیدن به تبریز، طی تلگرافی سلامتی خود را مخابره کرد و خیال همه تخت شد. استقبال تبریزی‌ها از بازیکنان تیم ملی در این روز بی‌سابقه بود. یک جیب روباز برای هر کدام از ستاره‌ها اختصاص داده و در خیابان‌های تبریز به حرکت درآورده بودند. باغشمال در روز مسابقه تیم ملی با تیم کلنی تبریز جای سوزن انداختن نداشت. بعد از معرفی دو تیم، عزیز پشت میکروفون قرار گرفت و ضمن تشکر از میهمان‌نوازی همشهری‌هایش گفت که من فرزند آذربایجان هستم و زادگاهم را هرگز فراموش نخواهم کرد. بازی ۱-۱ بود که تیم ملی در نیمه دوم صاحب یک ضربه پنالتی شد که همایون رفت پشت توپ بایستد اما یکی از مسئولین هیأت تبریز دوید و آمد و روی توپ نشست و اعلام کرد که ما در تبریز پنالت نداریم و اینجا چنین قوانینی قذغن است. هرچه اصرار کردند از روی توپ بلند شود نپذیرفت. آخرش عزیز خود را از آن طرف زمین به نکته پنالتی این‌ور میدان رساند و به زبان ترکی ارزش خواهش کرد توپ را بدهد تا پنالتی را خودش به اوت بزند و یا حتی به دست دروازه‌بان تبریز که غائله تمام شود اما طرف گفت «گت عزیز. سنده تهرانی اولموسا» (برو عزیز، تو هم تهرانی شده‌ای) پنالتی بی‌پنالتی. بازی با همان نتیجه خاتمه یافت و تیم ملی به تهران بازگشت اما خاطره پنالتی ممنوعه در شهر مادری من و عزیزآقا برای همیشه در تاریخ فوتبال ماند.

بدرود بنفش اصل‌کاری

زیباترین عکسی که از عزیز در تمام عمرش توی مطبوعات چاپ شد روی جلد کیهان‌ورزشی ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۰ بود. با همان پیراهن معروف بنفش که قسمت یقه‌اش و سه دکمه‌اش به رنگ زرد است و هارمونی